

Andishe-e-Taqrib.39 Vol.16, No.2, Summer 2020, P. 147-188	اندیشه تقریب سال شانزدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۹، پیاپی ۳۹ ص ۱۴۷-۱۸۸
---	---

نقش مقاومت در ترسیم تمدن نوین اسلامی

احمد رهدار^۱

چکیده

در این پژوهش مصداق مقاومت در تجربه ایران پس‌انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما بررسی نظری مقاومت در ذیل معنایی گسترده‌تر - یعنی مقاومت به مثابه یک تجربه در جهان اسلام معاصر - صورت خواهد گرفت. این نوشتار با طرح بنیادی‌ترین پرسش‌ها در خصوص پیشینه، ماهیت، ضرورت، ابعاد، سطوح و کارکردهای مقاومت، درصدد تبیین «سهم مقاومت در ایجاد و بسط تمدن نوین اسلامی» می‌باشد.

تحقیق حاضر درصدد است تا در خصوص «نسبت مقاومت و تمدن» فرضیه ترکیبی ذیل را اثبات نماید:

هر تمدنی مسبوق به تحول روحی متناسب با خود در میان قوم سازنده اش می‌باشد و مقاومت بستر ظهور و رشد تحولات روحی متناسب با تمدن اسلامی را ایجاد می‌نماید.

مقاومت «بستر ظهور ممیزات تمدن اسلامی» می‌باشد و از آن‌جا که پدیده‌ها بالضروره در ساحت «ما به الامتیازات» خود تعین و تشخیص می‌یابند، می‌توان گفت که مقاومت، عامل تعین و تشخیص تمدن اسلامی می‌باشد.

واژگان کلیدی: مقاومت، تمدن نوین اسلامی، نسبت مقاومت و تمدن اسلامی

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع).^۱

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران برآیند همه نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی در دو سده اخیر در جهان اسلام بوده و از همین روی، در آغاز و ساحت اجمال خود به همه آن‌ها وام‌دار می‌باشد، هرچند در ادامه و ساحت تفصیل خود به نحوی انحصاری باعث بقاء و تقویت‌شان شده است. به نظر می‌رسد، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی برای کشورهای اسلامی و بلکه برای همه مستضعفان جهان، جلو بردن «مرزهای جبهه مقاومت اسلامی» در برابر استکبار جهانی می‌باشد. واضح است که تیز کردن جبهه مذکور توسط جمهوری اسلامی ایران باعث شده تا فشار استکبار جهانی از دیگر نهضت‌ها، جنبش‌ها و کشورهای جبهه مقاومت اسلامی کم و بر آن افزایش یابد.

گذشت قریب به چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی به خوبی نشان می‌دهد که «میراث مقاومت» ظرفیتی بسیار مغتنم برای تمدن نوین اسلامی فراهم آورده است تا جایی که می‌توان از مقاومت هم در سلسله «علل مُحدثه» و هم در سلسله «علل مُبْقیه» تمدن اسلامی یاد کرد. از همین روی، این نوشتار با طرح بنیادی‌ترین پرسش‌ها در خصوص پیشینه، ماهیت، ضرورت، ابعاد، سطوح و کارکردهای مقاومت درصدد تبیین «سهم مقاومت در ایجاد و بسط تمدن نوین اسلامی» از طریق ترسیم نمودار تحولات آن در تجربه جمهوری اسلامی ایران در چهار سطح «نظر، سند، عمل و راهبرد» می‌باشد و برای نیل به این مهم، چند نکته را به عنوان پیش‌فرض لحاظ کرده است:

نخست این‌که هرچند در این پژوهش مصداق مقاومت در تجربه ایران پس‌انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما بررسی نظری مقاومت در ذیل معنایی کلان‌تر از آن - یعنی مقاومت به مثابه یک تجربه در جهان اسلام معاصر - صورت

خواهد گرفت. به عبارت دیگر؛ تأملات نظری در این خصوص معطوف به مقاومت به مثابه یک گفتمان اسلامی معاصر خواهد بود.

دوم این که به رغم امکان و ضرورت بحث اثباتی و پیشینی از مقاومت، در این پژوهش به وجود دشمنی فعال در مقابل انقلاب و جمهوری اسلامی - که مقتضی شکل‌گیری جبهه مقاومت در برابر آن می‌باشد - اذعان می‌شود. واضح است که این پیش‌فرض در برابر نظریه «توهم توطئه» قرار دارد.

سوم این که نظر به فربه بودن و اهمیت آکادمیک مباحث مربوط به مسأله مقاومت، در این پژوهش، مقاومت در مقیاس یک «نظریه اجتماعی اسلامی» فرض شده است. واضح است که سطح تحلیل مقاومت به مثابه یک نظریه اجتماعی اسلامی از سطح تحلیل مقاومت به مثابه یک «پدیده اجتماعی» متفاوت می‌باشد.

با لحاظ پیش‌فرض‌های مذکور، تحقیق حاضر درصدد است تا در خصوص «نسبت مقاومت و تمدن» فرضیه ترکیبی ذیل را اثبات نماید:

هر تمدنی مسبوق به تحول روحی متناسب با خود در میان قوم سازنده‌اش می‌باشد و مقاومت بستر ظهور و رشد تحولات روحی متناسب با تمدن اسلامی را ایجاد می‌نماید.

مقاومت «بستر ظهور ممیزات تمدن اسلامی» می‌باشد و از آن جا که پدیده‌ها بالضروره در ساحت «ما به الامتیازات» خود تعین و تشخیص می‌یابند، می‌توان گفت که مقاومت، عامل تعین و تشخیص تمدن اسلامی می‌باشد.

مقاومت نه تنها در تکوین تمدن نوین اسلامی، بلکه در بسط و رشد آن سهمی به‌سزا دارد به گونه‌ای که می‌توان آن را هم‌زمان در سلسله علل محدثه و مبقیه تمدن اسلامی جای داد.

هر هویتی، غیریت دارد. از این روی، تمدن‌ها نیز به مثابه یک هویت، دارای غیریت هستند که مقاومت یکی از عوامل شفافیت غیریت تمدنی است.

ماهیت و چیستی مقاومت

بسیاری از پدیده‌های اجتماعی وجود و بسط خود را مدیون نظریه‌های علمی هستند. به عبارت دیگر؛ تأملات تئوریک درباره پدیده‌ها نه تنها باعث فربه شدن وجود ذهنی آن‌ها می‌شود، بلکه به حداکثری شدن امکان‌های تحقق عینی آن‌ها نیز کمک می‌کند. بر این اساس، بی‌شک، تأمل نظری درباره مفهوم مقاومت، تقویت عملی آن در صحنه واقع را در پی خواهد داشت، هم‌چنان که برخی ضعف‌های عملی در این خصوص نیز می‌تواند ناشی از ضعف‌های تئوریک درباره آن باشد. مسائل ذیل در زمره برخی از مهم‌ترین مسایل نظری درباره ماهیت و چیستی مقاومت می‌باشد که به نظر می‌رسد تأمل و اتخاذ موضع در خصوص آن‌ها برای فهم دقیق مقاومت و تسریع در تحقق عینی آن لازم می‌باشد:

مقاومت؛ استراتژی یا تاکتیک؟

از آن‌جا که مقاومت در هر دو سطح استراتژی و تاکتیک امکان ظهور و حضور دارد، جای این پرسش به صورت جدی وجود دارد که حضور مقاومت در کدام یک از دو سطح مذکور از بار تمدنی بیش‌تری برخوردار است؟ واضح است که مقاومت در سطح تاکتیک معمولاً مسبوق به وجود یک دشمن عینی - که یک جامعه نسبت به آن آگاهی یافته - حاصل می‌شود. این در حالی است که مقاومت در سطح استراتژی ضرورتاً مسبوق به وجود دشمن عینی نیست، بلکه حتی در برابر دشمن فرضی و خودساخته نیز حاصل می‌شود. از همین روی، مقاومت تاکتیکی معمولاً پس از تکوین عملی تئوریزه می‌شود و مقاومت استراتژیک معمولاً پس از تئوریزه شدن در مسیر تحقق عینی قرار می‌گیرد. با تأمل درباره این

دو نوع مقاومت درمی یابیم که میان آن دو نسبتی وثیق برقرار است؛ چرا که از سویی، «استمرار» مقاومت تاکتیکی آن را بسیار به ماهیت مقاومت استراتژیک نزدیک کرده و از سوی دیگر، مقاومت استراتژیک بدون هیچ گونه «تجربه ای» از مقاومت تاکتیکی تقریباً محال خواهد بود. با این همه، تفاوت‌هایی آشکار میان این دو نوع مقاومت می‌باشد که تأمل درباره آن‌ها پاسخ پرسش نخستین مبنی بر میزان قدرت تمدن‌زایی آن دو را روشن می‌کند. برخی از این تفاوت‌ها عبارتند از:

مقاومت تاکتیکی دارای ماهیتی سلبی (واکنشی) و مقاومت استراتژیک دارای ماهیتی ایجابی (کنشی) می‌باشد. از آن‌جا که هر ایجابی به صورت ضمنی مشتمل بر سلب غیریت خود می‌باشد، اما ضرورتاً هر سلبی متضمن ایجاب نیست، درمی یابیم که مقاومت استراتژیک اعم از مقاومت تاکتیکی می‌باشد. به عبارت دیگر؛ مقاومت تاکتیکی متغیری تابع نسبت به شدت و ضعف دشمن عینی می‌باشد. این در حالی است که مقاومت استراتژیک به مثابه یک متغیر مستقل برای دشمن عینی (متغیر وابسته) عمل می‌نماید تا جایی که می‌توان گفت در حالی که عامل تعیین‌کننده دوز مقاومت تاکتیکی، دشمن می‌باشد، پیچ دوز مقاومت استراتژیک خارج از کنترل آن هست.

علاوه بر این‌که خاستگاه عینی شکل‌گیری مقاومت تاکتیکی وجود دشمن عینی می‌باشد، دوام مقاومت تاکتیکی نیز منوط به استمرار دشمنی دشمن عینی هست به گونه‌ای که می‌توان گفت دشمن عینی حدوداً و بقاء در ماهیت مقاومت تاکتیکی نقش دارد. این در حالی است که مقاومت استراتژیک نه در ایجاد و نه در استمرار خود مدیون دشمن خارجی نیست. به عبارت دیگر؛ در حالی که شکل مقاومت تاکتیکی تابع نوع حمله دشمن عینی می‌باشد، مقاومت استراتژیک به صورت پیشینی امکان‌های مستقل و متفاوتی از تحقق را دارد. به عنوان مثال؛ در حالی که

حمله نظامی دشمن مقتضی مقاومت تاکتیکی نظامی و حمله عملی آن مقتضی مقاومت تاکتیکی علمی و... می‌باشد، طراحان مقاومت استراتژیک قادرند تا با ترسیم نوع مقاومت‌شان به حمله دشمن عینی شکل دهند.

هرچند گستره مقاومت تاکتیکی می‌تواند کل جهان اسلام را فراگیرد، اما به دلیل سیاست‌های تهاجمی نقطه‌ای دشمن، معمولاً قلمروهای کوچک‌تر که عمدتاً ناظر به «منافع ملی» می‌باشند را دربر می‌گیرند. این در حالی است که قلمرو مقاومت استراتژیک همواره کل جهان اسلام را شامل بوده و ناظر به «مصلح امت» اسلامی می‌باشد. دلیل این قضیه این است که مقاومت‌های استراتژیک به دلیل مأموریت سنگین و درازمدت‌شان و نیز به دلیل اشمال‌شان بر هزینه‌های سنگین، معمولاً از عهده یک یا چند کشور محدود برنیامده و ناگزیر از همراهی کشورهای زیاد می‌باشند.

با نظر به تفاوت‌های مقاومت تاکتیکی و مقاومت استراتژیک به وضوح درمی‌یابیم که بار تمدنی مقاومت استراتژیک به دلیل ماهیت استقلال‌ی و ایجابی، قلمرو گسترده و امتی، مانایی و دوام و... بسی بیش‌تر از بار تمدنی مقاومت استراتژیک می‌باشد و از این روی، کشورها و جوامع مدعی خیز تمدنی لازم است به امکان‌های تحقق زودتر، فراگیرتر و عمیق‌تر آن بیندیشند. البته از این نکته نباید غافل شد که مقاومت‌های استراتژیک نیز خود بر دو نوع هستند: مقاومت‌های معطوف به بقاء امت اسلامی و مقاومت‌های معطوف به توسعه آن. واضح است که مقاومت‌های استراتژیک معطوف به توسعه امت اسلامی تمدنی‌تر از قسیم‌شان می‌باشند. استراتژی توسعه امت اسلامی نیز به نوبه خود مستلزم به‌کارگیری مبانی، روش‌ها و اصول تصرفی هستند تا جایی که می‌توان گفت اساساً تنها گفتمان‌های تصرفی قادر به توسعه امت می‌باشند. گفتمان‌های تصرفی ضمن داشتن «مبانی

صحیح و متقن»، دارای «رویکردهای اعتدالی»، «زمینه‌های ارتباطاتی» مساعد، «مأموریت‌های تیز و شفاف» و... هستند.

مقاومت؛ واگرایی یا هم‌گرایی

تمدن مقتضی «تکثر» است و امور متکثر اگر عامل وحدت‌بخش نداشته باشند، علاوه بر این که به «تشتت» منجر می‌شوند، خصلتی جزیره‌ای و مستقل پیدا می‌کنند. از آن جا که پیچیدگی و در عین حال انسجام تمدن مقتضی ارتباط عناصر و مؤلفه‌های هستی‌بخش و قوام‌بخش آن می‌باشد، هر عنصر تفرقه‌زا و مستقل، خصلتی ضد تمدنی خواهد داشت. کشورهای اسلامی واحدهای جغرافیایی تمدن اسلامی خواهند بود و در این جا نیز هر عاملی که باعث گسست پیوند آن‌ها گردد، بدون تردید تحقق تمدن نوین اسلامی را به تعویق خواهد انداخت. مقاومت اسلامی از دو جهت برای ایجاد تفرقه و واحدهای مستقل مستعد می‌باشد: نخست از آن روی که تحقق آن مستلزم تحمیل هزینه‌ها و تحمل مشکلاتی است که ضرورتاً کشورهای اسلامی از عهده آن بر نمی‌آیند و این مسأله نه تنها باعث می‌شود تا برخی از آن‌ها از مسیر مقاومت بازمانده و پیوند خود را از کشورهای مقاومت بگسلند، بلکه به دلیل ماهیت اسلامی مقاومت، هم‌چنین باعث می‌شود تا کشورهای بازمانده انگ غیراسلامی خورده و زمینه روانی آن‌ها برای پیوستن به بلوک مقابل جبهه مقاومت اسلامی فراهم آید و دوم از آن روی که خلوص اسلامی مقاومت باعث می‌شود تا به صورت پیشینی آن دسته از دولت‌ها و دولت‌مردان جهان اسلام را که قرابتی با این خلوص ندارند، کنار زده و در برابر آن‌ها نیز هم‌چون دشمنان آشکارتر اسلام صف‌ارایی نماید. واضح است که نتیجه دو جهت مذکور، نوعی تفرقه‌زایی در جهان اسلام می‌باشد. از این نکته نیز نباید غافل ماند که به هر میزان که دوز مقاومت بالا باشد، کشورهای بیش‌تری از دایره

آن خارج خواهند شد و استمرار این وضعیت در نهایت باعث می‌شود تا جبهه مقاومت اسلامی نه تنها عامل تفرقه میان کشورهای اسلامی بلکه عامل انزوای خود کشورهای مقاومت نیز باشد. بر این اساس، جای این پرسش به صورت جدی مطرح است که نظر به تحلیل مذکور، آیا می‌توان از مقاومت به مثابه ظرفیتی برای تحقق و تداوم تمدن نوین اسلامی یاد کرد یا خیر؟

بی‌شک تمامی اقدامات بزرگ - درست به این علت که بزرگ هستند - از همراهی همه مصادیق بالقوه خود محروم بوده و تنها با برخی از آن‌ها تحقق می‌یابند. به عنوان مثال؛ «انقلاب» حتی وقتی برای یک جامعه ضرورت می‌یابد، به دلیل سختی فرایندی که دارد، همراهی عملی همه مردم معتقد به خود را در پی نداشته و تنها اقلیتی از آن‌ها با تحمل مشکلات ذاتی انقلاب‌ها، برای اکثریت جامعه افق‌گشایی می‌کنند. هم‌چنان که پروژه «تحصیلات تکمیلی» نیز به دلیل مجاهدتی که مستلزم تحقق آن می‌باشد، با همراهی عملی همه نیازمندان بدان رقم نمی‌خورد. به‌رغم این، نه جامعه‌شناسان کارآمدی انقلاب‌ها را از اساس نفی کرده و نه مهندسان و طراحان علم در عقلانیت تحصیلات تکمیلی تردید کرده‌اند. پروژه مقاومت نیز از این قاعده استثناء نبوده و به‌رغم همه مشکلاتی که فرایند تحقق آن دارد، به دلیل کارویژه‌های قابل ملاحظه‌اش برای آینده جوامع مورد ملاحظه و تأمل قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر؛ پدیده‌هایی از جنس انقلاب، تحصیل، مقاومت و... را نه از حیث مصادیقی که از همراهی با آن‌ها بازمانده‌اند، بلکه همواره از حیث مصادیقی که بازیگر آن‌ها شده‌اند و نتایج و پیامدهایی که از آن‌ها حاصل شده است، قابل مطالعه شده‌اند. بر این اساس، پرسش آغازین این بحث مبنی بر میزان استعداد مقاومت برای ایجاد تفرقه در جهان اسلام به دلیل عدم توان همراهی برخی از کشورهای اسلامی با آن، پرسشی غلط و در حاشیه

مباحث مربوط به مقاومت می‌باشد و لازم است به پرسش‌هایی از این دست که «دست اوردهای تمدنی مقاومت برای کشورهای بازیگر آن در مقایسه با دست اوردهای کشورهای بازمانده از جبهه مقاومت از چه امتیازاتی برخوردارند»، «آیا منزلت تمدنی ای که کشورهای جبهه مقاومت در آن قرار دارند از طریق دیگر گفتمان‌های غیرهم‌سو یا متضاد با گفتمان مقاومت نیز قابل تحصیل می‌باشد»، «ظرفیت‌های کاتالیزوری مقاومت برای آبادانی و پیشرفت کشورهای جبهه مقاومت از چه امتیازاتی نسبت به ظرفیت‌های دیگر کاتالیزورهای اجتماعی برخوردارند» و... تحویل برده شود.

اهمیت مقاومت به توان آن در ایجاد یک صورت‌بندی جدید اجتماعی می‌باشد و بر این اساس، سنجش آن نه از طریق نسبتی که بازیگران موجود با آن می‌گیرند، بلکه از طریق کم و کیف بازیگران جدیدی که ایجاد می‌کند صورت می‌گیرد تا جایی که می‌توان گفت حتی بار تمدنی مقاومت نیز به همین توان هستی‌بخشی اش در صورت‌بندی اجتماعی ویژه‌ای است که رقم می‌زند. به عبارت دیگر؛ مقاومت در مقام حدوث تمدنی، نقشی هستی‌بخش و در مقام بقاء تمدنی، نقشی قوام‌بخش دارد و بر این اساس، هستی‌های اجتماعی ناشی از مقاومت را نباید بسان پاره‌های جدا شده از اجتماع کل در نظر گرفت، بلکه باید زایش‌های جدید اجتماعی تصور کرد و درست به همین علت است که عدم همراهی برخی از کشورها با جبهه مقاومت را نباید به معنی ماهیت انزواگروانه مقاومت تفسیر کرد.

تجربه تاریخی کشورهای جبهه مقاومت اسلامی به خوبی بیان‌گر این نکته است که هرچند از جانب کشورهایی که مقاومت در تقابل با آن‌ها شکل گرفته به‌طور طبیعی با نوعی تحریم ارتباطی روبه‌رو شده‌اند، اما جبهه مقاومت به‌ویژه از طریق صورت‌بندی‌های اجتماعی که خود بدان‌ها هستی بخشیده، هرگز گرفتار انزوای

بین‌المللی نشده است. اساساً وضعیت جهانی شدن - که در آن همه چیز به همه چیز ربط پیدا می‌کند و حتی خرده‌گروه‌ها نیز می‌توانند تأثیراتی بین‌المللی به جای گذارند - مانع از منزوی شدن جبهه مقاومت و حتی قطع ارتباط کامل آن با کشورهای مخالف‌شان می‌باشد. آنچه توجه بدان در فهم ماهیت مقاومت مهم است این است که روح مقاومت، «عدم اطاعت» است نه «عدم تعامل». عدم تعامل مستلزم انزوای گرای است، این در حالی است که عدم اطاعت چنین استلزامی را در پی ندارد.

کشور ایران پساانقلاب بارزترین نمونه کشورهای جبهه مقاومت اسلامی است که به‌رغم تلاش‌های بی‌وقفه، تبلیغات دروغین و ادعاهای غیرواقعی کشورهای استکباری مبنی بر انزوای بین‌المللی ایران، افزایش روزافزون قدرت درونی و تأثیرگذاری بیرونی آن به اندازه‌ای است که آن را به جدی‌ترین کابوس دشمنانش تبدیل کرده است. واضح است که مقاومت ایرانی جغرافیای دوستی و دشمنی جدید و متفاوتی از آنچه دشمنانش برایش تعریف کرده بودند، رقم زده است.

البته نمی‌توان انکار کرد که مقاومت بسان سکه‌ای دورو به‌طور هم‌زمان روی واگرا و روی هم‌گرا دارد. واگرایی مقاومت با جبهه‌ای است که منافع آن را تهدید و هم‌گرایی آن با جبهه‌ای است که منافع آن را تأمین می‌کند. کسانی که الگوی مقاومت را الگویی انزوای تفسیر می‌کنند از این نکته غافل‌اند که هم‌گرایی حداکثری جبهه مقاومت به نفی مفهومی آن می‌انجامد؛ چرا که مقاومت به این علت مقاومت نامیده شده است که در برابر جبهه‌ای صف آراسته و اگر این صف ارایی برداشته شود، مقاومت مفهومی بدون مصداق و بلکه بدون معنی محصل خواهد بود. اساساً به لحاظ وجودشناسی، مادام که حیث ایجابی مقاومت وجود نداشته باشد، حیث سلبی آن نمی‌تواند تصویری داشته باشد. به عبارت دیگر؛ ثبوت مقاومت، وجودی و اثباتش، سلبی است؛ این بدین معنی است که قدرت سلب

مقاومت تابعی از شدت وجودی آن است. اگر جبهه مقاومت به صورت پیشینی - و البته فرایندی - نتواند هم‌گرایی ایجاد کند، به صورت پسینی نمی‌تواند واگرایی ایجاد نماید. این بدین معنی است که به میزان توسعه (هم‌گرایی) جبهه مقاومت، قدرت سلب (واگرایی) آن افزایش می‌یابد و بر این اساس، استدلال برای انزوای واگرایی مقاومت، استدلالی عقیم، یک‌طرفه و ناقص می‌باشد.

مقاومت؛ هویتی پیشاجتماعی یا اجتماعی؟

مقاومت را به دو گونه می‌توان مورد مطالعه قرار داد: نخست به صورت پسینی از طریق تأمل کردن درباره یک مصداق خاص و بارز آن (مثلاً مقاومت حزب‌الله لبنان) و دوم به صورت پیشینی از طریق تأمل کردن درباره نحوه تکوین و بسط آن. در هر دو صورت، مقاومت پدیده و جریانی انحصاراً انسانی می‌باشد؛ بدین معنی که هرگونه تأمل درباره ماهیت آن با تأمل درباره چیستی انسان گره می‌خورد. درباره ماهیت انسان دو تلقی کلان را می‌توان تصویر نمود:

انسان موجودی پیشاجتماعی بوده که جان‌مایه‌های اصلی هویتش به صورت پیشینی و ثابت در فطرت یا عقل او به ودیعه گذاشته شده است. بر پایه این تلقی از انسان، اولاً هویت وی، هویتی قطعی بوده و اراده او به زحمت می‌تواند آن را تغییر دهد و ثانیاً بیرون انسان تابعی از درون او بوده و در هماهنگی با آن تغییر می‌یابد.

انسان موجودی اجتماعی بوده که جان‌مایه‌های هویتش از طریق تأثیر جهان بیرون بر ودایع درونی اش شکل می‌گیرد. بر پایه این تلقی از انسان، اولاً هویت وی هویتی سیال و دائماً در حال شدن و تغییر می‌باشد و ثانیاً درون انسان تابعی از بیرون او بوده و در هماهنگی با آن تغییر می‌یابد.

با تفسیر «جهان بیرون انسان» به جهانی مرکب از اراده الهی، اراده‌های انسانی و ودایع الهی در نظام هستی، واضح است که تلقی دوم از ماهیت انسان به صواب

نزدیک تر است. در این تلقی، ضمن اعتراف به وجود مجموعه‌ای از ودایع پیشینی در وجود انسان، نوعی از ارتباط میان ودایع درون و بیرون او ترسیم می‌شود که امکان کمال آدمی در جهتی خاص را توجیه‌پذیر می‌نماید؛ چه، اگر هویت انسان به صورت پیشینی (و نه فرایندی) تصویر شود، مفاهیمی هم‌چون عبرت، کمال، هدایت و... نمی‌توانند توضیح داده شوند. بر این اساس، مقاومت را نیز باید پدیده‌ای اجتماعی تصویر نمود که لوازم معرفتی این تلقی عبارتند از:

هویت مقاومت یک برساخت اجتماعی است؛ این بدین معنی است که تمامی مؤلفه‌های قوام‌بخش یک اجتماع - اعم از کم و کیف جمعیت، دوره تاریخی، تبار تاریخی، شرایط ژئوپلیتیکی و... - در شکل دادن به مقاومت مؤثرند و بر این اساس، نباید از جامعه‌ای که مؤلفه‌های مذکور را به صورت حداقلی در اختیار دارند، انتظار مقاومتی با دور بالا داشت.

مقاومت را نمی‌توان به صورت یک مانیفیست به یک جامعه عرضه نمود. به عبارت دیگر؛ ماهیت مقاومت هم‌چون یک آمپول تزریقی نیست که بتوان آن را در همه پدیده‌های مورد نظر وارد کرد، بلکه تحقق آن بسان دیگر پدیده‌های اجتماعی مستلزم تحقق زیرساخت‌هایی اجتماعی است که معمولاً طی یک زمان نسبتاً طولانی فراهم می‌آیند.

عنصر کانونی هر هویتی، شناخت می‌باشد که ضرورتاً در درون اجتماع حاصل می‌شود. بر این اساس، جوامعی که بستر تحولات بیش‌تر و پیچیده‌تری هستند - به دلیل این‌که ظرفیت‌های شناختی در آن‌ها زودتر و قوی‌تر فعال می‌گردند - از استعداد بیش‌تری برای انعقاد نطقه مقاومت برخوردار خواهند بود.

از آن‌جا که تحولات اجتماعی به صورت فرایندی و معمولاً کند حاصل می‌شوند، مقاومت را نیز باید پدیده‌ای فرایندی دانست. این بدین معنی است که

حتی با تحولات مثبت و متناسب با ساخت مقاومت نیز - اگر آن تحولات، مسبوق و سابق بر تحولاتی دیگر نباشند به گونه‌ای که شاهد بافتاری از تحولات مقاومت‌زا باشیم - مقاومت پایدار برای یک جامعه حاصل نمی‌آید. به عبارت دیگر؛ مقاومت پایدار علاوه بر آن‌که پدیده‌ای اجتماعی است، پدیده‌ای تاریخی نیز می‌باشد.

توجه به تاریخی و اجتماعی بودن ماهیت مقاومت از آن روی مهم است که می‌تواند انتظار از فرد، جریان و جامعه را متناسب با منزلت تاریخی - اجتماعی آن‌ها تعدیل نماید. به عنوان مثال؛ پس از پیروزی سیاسی حزب النهضه در تونس، جمله رهبر آن - راشد الغنوشی - مبنی بر این‌که «من آیت الله خمینی نیستم و نمی‌خواهم هم باشم»، بسیاری از انقلابیون در ایران و خارج از آن را برآشفت. این در حالی است که با نگاهی به تحولات تاریخی و اجتماعی تونس در سده اخیر به خوبی می‌توان دریافت که جمله وی بسیار درست می‌باشد؛ چرا که «آیت الله خمینی» - به مثابه نماد مقاومت اسلامی در برابر استکبار جهانی در سده اخیر - معلول یک تاریخ نسبتاً طولانی از ده‌ها نهضت بیداری اسلامی بوده و در فرض فقدان چنین تاریخ و نهضت‌هایی در جایی دیگر، بی‌شک نباید انتظار ظهور یک «خمینی دیگر» در آن‌جا را داشت.

توجه به ماهیت تاریخی و اجتماعی مقاومت، بازیگران آن را به این نتیجه می‌رساند که مهندسی آن باید از منطق پدیده‌های اجتماعی پیروی نماید. عرصه اجتماعی از مختصاتی برخوردار است که متفاوت از دیگر عرصه‌ها از جمله عرصه ذهن و نفس الامر می‌باشد. در عرصه اجتماعی مؤلفه‌هایی چون تبلیغات، شهرت، جایگاه حقوقی و... تعیین‌کننده هستند. بر این اساس، حتی نرم افزارهای قوی مقاومت نیز مادام که از مقبولیت اجتماعی مناسب برخوردار نباشند

نمی‌توانند تبدیل به جریان اجتماعی شوند. به عبارت دیگر؛ پدیده‌های اجتماعی هرچند به لحاظ نظری خاستگاه فردی داشته باشند، اما به لحاظ عملی قائم به اجتماع خواهند بود و مقاومت، درست به همین دلیل اجتماعی بودن، همواره آستن تمدن است؛ چرا که مجموعه ویژگی‌های تمدن به گونه‌ای است که پدیده‌ها با حیث تفرد خود نمی‌توانند در آن سهم داشته باشند. بر این اساس، هر پدیده‌ای به میزانی که ماهیت اجتماعی دارد، استعداد تمدنی شدن خواهد داشت.

از سوی دیگر، توجه به کند بودن ظهور و بروز پدیده‌های اجتماعی نیز باعث می‌شود تا بازیگران جبهه مقاومت به سهولت ناامید نشوند. هم‌چنان که باعث می‌شود تا بازیگران جبهه مخالف مقاومت نیز خاموشی موقت آن را به منزله پایانش تلقی نکنند. به‌ویژه اگر پشتوانه‌های زیرین جبهه مقاومت از جان‌مایه‌های اعتقادی و فرهنگی برخوردار باشد، اعلام خاموشی یا مرگ مقاومت بسیار سخت خواهد بود؛ چرا که پدیده‌های اعتقادی و فرهنگی حتی پس از سال‌های متمادی بسان آتش زیر خاکستر می‌توانند رخ بنمایند. تجربه تاریخی نیز نشان داده که هرگاه پایه‌های فرهنگی جبهه مقاومت اتقان و انسجام بیش‌تری داشته، پایداری آن بادوام‌تر بوده است.

نسبت مقاومت و مفاهیم دینی مرتبط

در فرهنگ اسلامی، «جهاد» از مفاهیم «حقیقت شرعیه» (اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۱۴)^۱ می‌باشد و به صورت مکرر در قرآن و روایات به کار رفته است. عالمان اسلامی تئوری‌پردازی درباره جهاد را از طریق تبیین تفاوت آن با دیگر مفاهیم شرعیه یا متشرعه از جمله مفهوم قتال و مفهوم بغی، جایگاه جهاد در

۱. در اصول فقه اسلامی، مفهوم «حقیقت شرعیه» درباره آن دسته از واژگانی به کار می‌رود که یا ابتداءً و بدون آن‌که سابقه‌ای داشته باشند توسط شارع مقدس جعل شده و یا معنی جعل شده آن‌ها پس از اسلام با معنی‌شان در قبل از اسلام متفاوت است. درباره تعریف این مفهوم، کاربرد آن در احکام، قلمرو آن و... میان فقیهان و اصولیان اختلاف است.

منظومه احکام اسلامی، تقسیم‌بندی انواع جهاد و قلمرو زمانی - مکانی هر یک از آن دو و... انجام داده اند. تقریباً همه کسانی که درباره جهاد اسلامی سخن گفته و کتاب نوشته اند، مفهوم جهاد در قرآن و روایات را از نوع «جهاد سخت و آشکار» فهم کرده‌اند. (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۴، مقدمه) این در حالی است که با درک پسینی از مفهوم مذکور و تفاوت‌های جدی آن با «جهاد نرم» می‌توان آیات و روایات ناظر به جهاد را به گونه‌ای دیگر فهم کرد. هم‌چنان که می‌توان آیات و روایات دیگری به مجموعه آیات الاحکام این موضوع اضافه نمود.

به نظر می‌رسد، تلاش‌های انجام شده در خصوص تئوریزه کردن جهاد اسلامی از دو جهت کاستی و نقص دارد که برطرف کردن آن‌ها دامنه و شدت تأثیر جهاد را افزایش می‌دهد.

از جهت تطبیق بر تطورات معنایی مفهوم جهاد (به عنوان مثال؛ تطبیق بر مباحث مربوط به جهاد نرم، جنگ روانی و...): بی‌شک، تطبیق مذکور بحثی اجتهادی و فعالیتی فقیهانه است که می‌تواند به یک فقه‌الجهاد شامل و کارآمد ختم گردد. واضح است که در مقایسه با رویکرد فردی به فقه، رویکردهای اجتماعی و حکومتی استعداد بیش‌تری برای تحقق این دغدغه دارند.

از جهت تطبیق بر فرهنگ‌های مختلف بشری: تطبیق مذکور بحثی جامعه‌شناختانه می‌باشد که خروجی آن فرهنگی‌سازی اسلام (تقننه الاسلام) - یعنی خارج کردن مفاهیم اسلامی از سطح ایدئولوژیک به سطح فرهنگی به منظور ورود به ساحت جهانی - می‌باشد. به نظر می‌رسد، تبدیل کلمه «جهاد شرعی» به مفهوم «مقاومت مدنی» در این راستا صورت گرفته است.

در فقه اسلامی، جهاد - که زیرمجموعه «عبادات» قرار دارد - بر دو نوع ابتدایی و دفاعی تقسیم شده است که اغلب فقیهان شیعه نوع نخست را به زمان و دستور

امام معصوم و حضور انحصاری مردان اختصاص داده (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۱) و نوع دوم را به صورت مطلق (اعم از زمان معصوم و غیر آن و نیز اعم از زن و مرد) فتوا داده اند. برخی از فقیهان بدون هیچ تفاوتی، از «فقه الجهاد الدفاعی» با عنوان «فقه المقاومه» یاد کرده اند. (آصفی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۳) این بدین معنی است که همه احکام جهاد دفاعی درباره جبهه مقاومت قابل تطبیق می‌باشد.^۱

در خصوص نسبت مفهوم جهاد و مقاومت و بایسته‌های استفاده از هر یک از آن دو، به نظر می‌رسد، مفهوم جهاد مفهومی اعم و اصیل (شرعی) است که وجود ده‌ها آیه صریح در قرآن کریم درباره آن نیز مؤید این دیدگاه می‌باشد. توجه به این نکته از آن روی مهم است که استفاده کامل و دائم مفهوم مقاومت به جای مفهوم جهاد، بسیاری از ظرفیت‌های این مفهوم شرعی را تعطیل یا حداقلی خواهد نمود. هرچند قابل انکار نیست که کاربرد موردی و اقتضائی مفهوم مقاومت - به‌ویژه برای همراه کردن آن دسته از مجاهدانی که به‌طور مستقیم در دایره دین و شریعت نمی‌گنجند و شاید هم آگاهانه نخواهند که بگنجند - خالی از لطف نمی‌باشد.

مشکل عدم صدق عنوان جهاد شرعی بر بسیاری از الگوهای جهاد امروزی (مثل جهاد نرم، جهاد هوشمند و...) را می‌توان از طریق «توسعه مفهومی جهاد شرعی» حل نمود. واضح است که چنین بایسته‌ای به سهولت از طریق بهره‌مندی از «اجتهاد پویا» قابل تحقق است. هرچند در گذشته، برخی از جریان‌های پراگماتیست به منظور حل مسایل و مشکلات رایج زمانه‌شان، مفهوم اجتهاد پویا را در خصوص روش‌های غیرمنضبط و حتی به منظور عرفی کردن فقه (حجاریان، ۱۳۷۴، ص ۸۲-۸۳) به کار برده اند، اما این محذور اساساً نباید مانع از استخدام مفهوم مذکور با تحفظ بر روش‌مندی منضبط فقهی گردد. (جناتی، ۱۳۷۲، ص ۴۷۹-۴۸۵)

۱. برای اطلاع تفصیلی از احکام دفاع و مقاومت در فقه شیعه و سنی، ر.ک: پژوهشی تطبیقی در فقه مقاومت، صص ۲۴-۳۹.

نسبت مقاومت و جریان‌های دینی مرتبط

تأمل نظری در مفهوم و مصداق مقاومت اسلامی و تبیین نسبت آن با دیگر مفاهیم اسلامی مرتبط از آن روی ضرورت دارد که بدین وسیله مرزهای مفهومی و تئوریک آن از الگوهای بدیل و تحریفی درباره اسلام جدا می‌گردد. در راستای تأمین این هدف، به نظر می‌رسد، حداقل دو جریان فکری در جهان اسلام از دایره مقاومت اسلامی خارج می‌شوند:

جریان تکفیری: اهمیت توجه به این جریان از آن روست که با استدلال‌های مشابه استدلال‌های جریان مقاومت و با استفاده از همان نصوص مورد اعتبار نزد آنان به نتایج کاملاً متضاد و برعکس می‌رسند. سموفی جریان تکفیری جز «نفرت و خشونت» نیست و اگر جریان مقاومت اسلامی نتواند مرزهای خود را به صورت شفاف با آن مشخص کند، قبل از این که بتواند به دشمن خود ضربه وارد نماید، پایگاه اجتماعی خود در میان توده مسلمان را از دست می‌دهد. به نظر می‌رسد، برخی از ویژگی‌هایی که مرزهای مذکور را شفاف می‌نماید عبارتند از: نخست این که هرچه جریان تکفیری بیش‌تر رویکرد سلبی دارد، جریان مقاومت بیش‌تر رویکرد اثباتی دارد. به عبارت دیگر؛ در حالی که جریان تکفیری از طریق سلب دشمنانش به اثبات خود می‌رسد، جریان مقاومت از طریق اثبات خودش به سلب دشمنانش می‌رسد. این بدین معنی است که در جریان تکفیری، خودشناسی تابعی از دشمن‌شناسی و در جریان مقاومت، دشمن‌شناسی تابعی از خودشناسی می‌باشد؛ دوم این که ماهیت مقاومت و زبان آن به گونه‌ای است که می‌تواند عقلانیت خود را به گفت‌وگوی دیگران و حتی به امضای مخالفانش نیز برساند. این در حالی است که ماهیت و زبان جریان تکفیری به گونه‌ای است که حتی گفت‌وگوی آن با دیگران یک‌طرفه، تجویزی و خشن است.

جریان لیبرال: هرچه جریان تکفیری چهره‌ای خشن از اسلام ارائه می‌دهد، جریان لیبرال با رویکردی مسامحی درصدد است تا چهره رحمانی آن را به نمایش بگذارد. اهمیت توجه به این جریان نیز از آن روست که قرائت آن‌ها از اسلام بیش از آن‌که مبتنی بر منطق فهم نصوص دینی باشد، تابعی از منطق فهم لیبرالیسم است. نتیجه قرائت این جریان از اسلام چیزی جز «مصادره اسلام به نفع لیبرالیسم» نمی‌باشد. (علی پور وحید، ۱۳۹۴، ج ۱) به عبارت دیگر؛ در حالی که کارویژه مهم جریان مقاومت شفافیت مرزهای جبهه خودی از غیرخودی می‌باشد، کارویژه مهم جریان لیبرال کم‌رنگ کردن و یا برداشتن مرزهای مذکور می‌باشد. از آن‌جا که مرز (ماهیت) حد فاصل میان یک هویت از غیر آن می‌باشد، می‌توان گفت که یکی از تفاوت‌های مهم دو جریان مقاومت و لیبرال، هویتی بودن جریان مقاومت و ضد هویتی بودن جریان لیبرال است.

به نظر می‌رسد، هر یک از دو جریان تکفیری و لیبرال، قرائتی تحریفی از بخشی از واقعیت جریان مقاومت هستند؛ چرا که جریان مقاومت هم واجد سویه سلبی و هم واجد سویه رحمانی است، اما نه سویه سلبی آن رنگ تکفیر و نه سویه رحمانی اش قرباتی با لیبرالیسم دارد.

ضرورت و عقلانیت مقاومت

همه هویت‌ها - به جز ذات حضرت باری تعالی - دارای ماهیت هستند. ماهیت هر شیء، حد وجودی آن را تعیین می‌کند به گونه‌ای که خارج از آن را نمی‌توان با هویت داخلش یکسان تلقی کرد. پدیده‌های اجتماعی نیز ماهیتی اجتماعی دارند. به عنوان مثال؛ تمدن‌ها دارای هویت هستند و از همین روی می‌توان آن‌ها را به اسلامی، غربی، باستانی و... متصف نمود. این سؤال که چه چیزی باعث می‌شود نتوانیم به عنوان مثال؛ تمدن اسلامی را تمدن غربی، چینی و... بخوانیم، با

مسأله مقاومت گره می‌خورد؛ چرا که گفتمان مقاومت بستر آشکارسازی غیریت تمدنی است. البته از آن‌جا که مقاومت برساختی اجتماعی است، این پرسش که مقاومت زاده غیریت و ناشی از آن است یا به وجودآورنده آن، چندان وجهی نخواهد داشت؛ زیرا مقاومت اساساً در دیالکتیک و نسبت میان ویژگی‌های درونی و بیرونی یک پدیده حاصل می‌شود. به عبارت دیگر؛ ماهیت هر تمدنی در لایه مقاومت آن تمدن ترسیم می‌شود؛ چرا که مقاومت تمدن‌ها همواره در مقابل چیزی صورت می‌گیرد که با هویت آن‌ها نامتلائم و بلکه متضاد است. اساساً تمدن‌ها اگر فاقد جبهه مقاومت باشند، امکان تعیین و تشخیص نخواهند داشت؛ چرا که تمدنی که نسبت به همه فرهنگ‌های دیگر «لابشرط» باشد را نمی‌توان با هیچ عنوانی توصیف نمود. به همین علت، امید ظهور تمدن اسلامی در آن دسته از کشورهای اسلامی که از ضریب حساسیت پائینی نسبت به غیریت‌های اسلامی برخوردارند امیدی پوچ خواهد بود.^۱

بی‌شک، حساسیت غرب به مقاومت اسلامی و تلاش‌های بی‌وقفه آن در جهت از بین بردنش از آن روست که مقاومت اسلامی هم باعث تعیین بخشیدن به تمدن اسلامی^۲ و هم باعث آشکار شدن غیریت غرب نسبت به جهان اسلام می‌شود. وجه تعیین‌بخشی مقاومت از باب «تعرف الاشياء باضدادها» نیز قابل تبیین می‌باشد. واضح است که هرچه مقاومت بیش‌تر بتواند گستره و ابعاد غیریت‌ها را نشان دهد به همان میزان به شفاف کردن هویت‌ها کمک می‌کند. به عبارت دیگر؛ غیریت‌ها

۱. متأسفانه برخی از کشورهای اسلامی به‌رغم تجربه تلخ استعمارزدگی به مدت مدید (به عنوان مثال؛ کشور اندونزی که ۳۰۰ سال مستعمره هلند بوده و یا کشور هند که حدود ۱۰۰ سال مستعمره انگلستان بوده و یا کشور الجزایر که ده‌ها سال مستعمره فرانسه بوده و...) با گذشت سال‌ها از کسب استقلال هنوز نتوانسته‌اند حساسیت اجتماعی لازم را حداقل نسبت به کشورهای استعمارکننده خود ایجاد نمایند.

۲. وجه تعیین‌بخشی مقاومت اسلامی به تمدن اسلامی از آن روست که عنصر مقاومت در ذات هر تمدن وجود دارد و بدون وجود آن تمدن صدق مفهومی نمی‌یابد.

اگر به درون تمدن‌ها راه یابند، صدق مفهوم تمدن با وصف خاص - مثلاً اسلام - را به دلیل این که مانع اغیار نبوده، مشکل می‌نماید.

طرفه آن که در پی سیاست‌های نافرجام غرب در جهت کم‌رونق کردن جبهه مقاومت اسلامی، غربی‌ها تلاش نموده اند تا آن را به ساحت نرم و پنهانش - به عنوان مثال؛ جهاد اکبر - تقلیل دهند.^۱ حتی به نظر می‌رسد، ادعای غرب درباره جهانی شدن و تعریف آن به هضم همه فرهنگ‌ها در فرهنگ غربی نیز سایه انداختن بر واقعیت غیربودگی جهانی است که جبهه عام مقاومت در برابر آن ایجاد کرده است. به عبارت دیگر؛ در حالی که غرب، جهانی شدن را به گونه‌ای تعریف کرده که در آن همه غیریت‌ها نفی می‌شود، جبهه مقاومت همواره در تلاش بوده تا غیریت خود و غرب را اثبات نماید.

در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام نیز غیریت‌ها به کلی از میان برداشته نمی‌شوند؛ چرا که با نفی تمامی غیریت‌ها، مبارزه از میان برداشته خواهد شد و فقدان مبارزه - از آن جا که هر قدمی به سوی قرب الهی ناگزیر باید از معبر مبارزه بگذرد^۲ - باعث توقف روند کمال بشر می‌شود. اساساً حسب روایات اسلامی، با ظهور حضرت مهدی علیه السلام نبرد اصلی تاریخ میان جبهه حق و باطل شروع می‌شود؛ چرا که در این عصر بسیاری از سران جبهه کفر تاریخی و نیز بسیاری از سران جبهه ایمان تاریخی به

۱. به عنوان مثال؛ غربی‌ها با استقبال و حمایت از شعارهایی هم‌چون: «قلب اسلام، اسلام قلبی است»، «اصل در اسلام، جهاد اکبر - مبارزه با نفس - می‌باشد» و... درصدد سایه انداختن بر ساحت سخت مقاومت که بیش‌تر در قالب جهاد اصغر جلوه می‌یابد، می‌باشند. این در حالی است که هم‌چنان که تجربه تاریخی نیز نشان داده، تئیدگی جهاد اکبر و جهاد اصغر به گونه‌ای است که می‌توان گفت جهاد اصغر یکی از مناسب‌ترین بسترها برای تحقق جهاد اکبر می‌باشد.

۲. از آن جا که «مبارزه» پیش‌شرط تقرب به خداوند می‌باشد، خداوند متعال به منظور فراهم نمودن امکان تقرب به خود برای همه انسان‌ها در همه شرایط زمانی - مکانی، در درون هر شخصی دشمنی به نام «نفس اماره» قرار داده تا امکان مبارزه در هیچ شرایطی منتفی نباشد.

دنیا رجعت می‌کنند و یک بار دیگر، حق و باطل رو در روی هم خواهند ایستاد. به نظر می‌رسد، وقتی همه غیریت‌ها از بین بروند، دنیا به پایان خواهد رسید.

مقاومت نه فقط غیریت بیرونی تمدن‌ها را نمایان می‌سازد، بلکه حتی هویت درونی تمدن را نیز شفاف می‌کند؛ چرا که بسیار اتفاق می‌افتد که یک تمدن در سیر بسط خود گرفتار انحراف در مبانی، یا گرفتار موانعی مثل رفاه‌زدگی و... شود. به عنوان مثال؛ در یک حکومت اسلامی، فقدان مقاومت باعث می‌شود تا حاکمان و مدیران آن، حداقل بسیاری از مسایل مشکل حکومت را از روش‌های زاویه‌دار با اصول و مبانی نخستین حکومت حل نمایند. از همین روست که در پروسه مدیریت حکومت اسلامی هم «آرمان‌خواهی» به مثابه رویکردی مقاومت‌زا و هم «مصلحت‌سنجی» به مثابه رویکردی معطوف به کارآمدی عملی ضرورت می‌یابند. این ضرورت در تمدن به دلیل فراخی و پیچیدگی بیش‌تر آن نسبت به حکومت به صورت مضاعف وجود دارد. بر این اساس، می‌توان گفت که مقاومت حدوثاً و بقاءً شرط لازم تمدن می‌باشد. البته باید به این نکته توجه داشت که هرچند مقاومت ثبوتی نیز کارکردهای ویژه خودش را دارد، اما مقاومت تمدنی، مقاومت اثباتی است؛ بدین معنی که ظرفیت مقاومت زمانی برای تحقق و تداوم تمدن اسلامی به صورت حداکثری خواهد بود که در خودآگاه اجتماع حاصل شده باشد. عقلانیت مقاومت در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف بشری هرچند می‌تواند از طریق مصادیق نیز تبیین گردد، اما بنیادهای نظری خاصی نیز در توجیه این عقلانیت وجود دارند که به عنوان مثال؛ به برخی از آن‌ها می‌توان اشاره کرد:

تحمیل‌گری تمدنی: هرچند مؤلفه‌های تمدنی و فرهنگی همه به یک اندازه مهم نبوده و برخی محوری و برخی دیگر تبعی هستند، اما ماهیتی بافتاری داشته و همواره حضور آن‌ها قرین با پیوسته‌های‌شان می‌باشد و بر این اساس، ورود آن‌ها

به درون تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگر - به‌ویژه وقتی با روح تمدن و فرهنگ میزبان تلائم و تناسب نداشته باشد - با مقاومت روبه‌رو می‌شود. از همین روست که لاکاتوش در طرح ایده «کمر بند نظری» اصرار بر پارادایم مستقر را در تولید علم بسیار مؤثر و حتی شرط می‌داند. از نظر وی، هماهنگی پارادایم مستقر با نظریه‌های نو در نهایت می‌تواند به فرو ریختن کل پارادایم منجر شود. فقدان مقاومت در یک تمدن نیز می‌تواند زمینه‌ساز نوعی از تحمیل‌گری تمدنی باشد. به‌ویژه آن‌که برخی از کلیدواژه‌ها از جمله مفهوم «دموکراسی» در تمدن غربی و مفهوم «ولایت» در تمدن اسلامی، قادرند تا علاوه بر انتقال بار معنایی بسیار سنگین تمدن خود به خارج از آن، حداقل خرده‌نظام‌های معنایی تمدن رقیب را نیز جهت بخشند. واضح است که ورود روش‌ها و ساختارهای یک تمدن به درون تمدن دیگر بسیار خطرناک‌تر از ورود مفاهیم بدان می‌باشند و جریان مقاومت بایسته در برابر هر یک از سه‌گانه مفاهیم، روش‌ها و ساختارها باید به تناسب آن‌ها قوی باشد.

تهاجم فرهنگی: ورود مفاهیم، روش‌ها و ساختارهای یک تمدن به درون تمدن دیگر هرچند می‌تواند به صورت طبیعی و پروسه‌ای نیز اتفاق بیفتد، اما هرگز نباید نقش مهندسی تمدنی را در این ماجرا نادیده گرفت. تجربه تاریخ بشری مشحون از مواردی است که تمدن‌ها به دلایلی از جمله: توسعه قلمرو، تأمین نیازهای ضروری و غیرضروری، جاه‌طلبی‌های انسانی و... ورود خود به ساحت تمدن‌های رقیب‌شان را آگاهانه مهندسی کرده‌اند. طرفه این‌که در اکثر موارد، ورود مذکور غیرانسانی، خونین و غیراخلاقی بوده است. حتی با قطع نظر از ایده‌ای که انسان‌ها را ذاتاً شرور می‌داند، واقعیت تاریخی تمدن‌های بشری وجود نزاع و درگیری میان آن‌ها می‌باشد. در چنین فرضی، تکیه بر نظریاتی هم چون «نظریه توهم توطئه» و باور به ضرورت شکل‌گیری طبیعی و پروسه‌ای

جبهه مقاومت و نفی مهندسی پیشینی و پسینی آن باوری ساده اندیشانه و به دور از عقلانیت اجتماعی - سیاسی می‌باشد.

جهت‌دار بودن واقع: حقیقت این است که طور واقع نمی‌تواند خالی از نسخه عملی باشد. این بدین معنی است که اولاً اگر یک اندیشه برنامه‌ای ایجابی برای صحنه عمل ارائه ننماید، دیگران این برنامه را ارائه خواهند داد و ثانیاً هر برنامه عملی در صحنه واقع - هم‌چنان که فایرماند در ایده «حذف از طریق جایگزینی» مطرح می‌کند - به‌طور طبیعی به حذف برنامه‌های دیگر می‌انجامد. بر این اساس، عقلانیت جبهه مقاومت، علاوه بر جلوگیری از ورود برنامه‌های بیگانه به درون یک تمدن، پاسداری از برنامه‌های موجود تمدن مستقر نیز می‌باشد. به عبارت دیگر؛ در عقلانیت مقاومت چیزی فراتر از طرح «صلح پایدار» کانت تضمین شده است. نظریه صلح پایدار کانت، «آراستگی خود را و ام‌دار حفظ ثبات نسبی در وضع موجود می‌داند و از آن‌جا که وضع موجود، همواره عادلانه نیست و صلح هم در این دیدگاه، از پویایی و امکان انطباق با مقتضیات زمان برخوردار نیست، صلح حقیقی در جهان حاصل نمی‌شود» (میر محمدی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۴) و در غیاب جریان مقاومت، جهان عرصه عمل بازیگران غیر صلح خواهد بود. بی‌شک، نظریه «برخورد تمدن‌ها» نیز - به‌رغم داشتن نقدهای اساسی به‌ویژه در مقام تطبیق بر مصادیق تمدنی - سویی به واقعیت تهاجمی ذات^۱ تمدنی داشته است. در این صورت می‌توان گفت که عقلانیت مقاومت حتی با توجه به نظریه برخورد تمدن‌ها نیز توجیه دارد.

۱. در تحلیل ماهیت توسعه‌یابندگی تمدن‌ها دو تصویر می‌توان ارائه نمود: دیدگاهی که توسعه‌یابندگی تمدن‌ها را در ذات تمدن می‌جوید و بر این باور است که هر تمدنی در ذات خود کوشی برای فتح فرهنگی - جغرافیایی تمدن‌های دیگر دارد و دیدگاهی که توسعه‌یابندگی تمدن‌ها را در مؤلفه‌هایی خارج از ذات آن‌ها از جمله: رویکرد رهبران و سیاست‌مداران، شرایط مساعد زمانی - مکانی و... می‌داند. نگارنده ضمن عدم نفی مؤلفه‌های ذکر شده در دیدگاه دوم، به دیدگاه نخست معتقد بوده و بر این باور است که آیات قرآن کریم مثل: «و لن ترضی عنک الیهود و لا النصراری حتی تتبع ملتهم» (سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۲۰) و «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» (سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۳۳) نیز آن را پشتیبانی می‌کنند.

تکامل بخشی سختی‌ها و بلاها: در فلسفه ثابت شده است که علت غایی، بخشی از عقلانیت دیگر علل (علت مادی، علت صوری و علت فاعلی) را تبیین و تأمین می‌نماید. هدف نهایی جبهه مقاومت نیل مستضعفین به کمال از طریق آزادسازی آنان از یوق استکبار می‌باشد. واضح است که رسیدن به چنین هدفی از معبر سختی‌ها، تحریم‌ها، جنگ‌ها و... میسر خواهد بود. تجربه تاریخی بشر گواه آن است که وجود سختی‌ها در نهایت برای فرد و جریانی که بخواهد آن‌ها را تبدیل به فرصت نماید، سازنده و کمال‌بخش است تا جایی که می‌توان گفت حتی جریان باطل نیز در مواجهه با سختی‌ها می‌تواند در جهت خود تقویت گردد. تمدن‌پژوهان تصریح نموده‌اند که رفاه تمدنی اگر ماهیتش چنان گردد که وجود سختی‌ها را حداقلی نماید، به نحو متناقض‌نمایی قادر است تا زمینه‌های فروپاشی تمدن را فراهم نماید. با لحاظ این نکته می‌توان اطمینان یافت که جریان مقاومت - که همواره قرین با سختی‌ها و مشکلات ویژه‌ای می‌باشد - سوپاپ اطمینانی است برای جلوگیری از فروپاشی درونی تمدن.

ابعاد، سطوح و انواع مقاومت

از آن‌جا که دیرین‌ترین و آشکارترین چهره دشمن، چهره سخت و ظاهری آن می‌باشد، معمولاً در بادی امر از مفهوم مقاومت، معنایی سخت و آشکار متبادر می‌گردد. این در حالی است که نه تنها چهره دشمن، چهره آشکار اوست و نه تنها شکل مقاومت، نوع سخت و آشکار آن می‌باشد. به عبارت دیگر؛ به نظر می‌رسد، به تعداد چهره‌های دشمن بتوان چهره‌هایی از مقاومت را ترسیم نمود و بر این اساس، اگر دشمن را موجودی ذوابعاد و دارای چهره‌های متعدد بدانیم، مقاومت نیز مفهومی ذوابعاد و دارای چهره‌های متفاوت خواهد بود.

از آن‌جا که دشمن در تجربه جمهوری اسلامی ایران در چهره‌های متفاوت خود بروز و ظهور داشته، ابعاد متفاوت مقاومت در تجربه مذکور را به روشنی می‌توان نشان داد. به عنوان مثال؛ دشمنی سیاسی آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی - که مصادیق آن در تلاش‌های استعماری به منظور وابسته‌تر کردن ایران به خودشان، هم‌پیمانی استراتژیک با دشمنان ایران، عدم حمایت از ایران در قطع نامه‌های بین‌المللی و... جلوه نموده است - باعث به وجود آمدن مقاومت سیاسی ایرانیان شده است. مقاومت مذکور در تمام دهه‌های گذشته خود را در زنده نگه داشتن شعار اجتماعی «مرگ بر استکبار» (آمریکا، غرب، اسرائیل و...)، ایجاد و نهادینه کردن نفرت تاریخی نسبت به مستکبرین، حمایت از مستضعفین جهانی و نهضت‌های ضداستعماری آن‌ها، عکس‌العمل‌های سیاسی ناشی از اتخاذ استراتژی «مقابله به مثل»^۱ و... تبلور داده است.

هم‌چنان که دشمنی مستکبرین با جمهوری اسلامی ایران در ساحت علم - که از طریق تئوری‌پردازی در حوزه علوم انسانی معطوف به تقویت بنیان‌های مدرنیته غربی و سست نمودن بنیان‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های مخالف با تمدن غرب، تحریم دانش‌های بنیادین و اساسی برای پیش‌رفت ایران و دیگر کشورهای اسلامی، ترور سخت و نرم شخصیت‌های علمی ایرانی، تبلیغات منفی درباره وضعیت علمی دانشمندان در ایران و متقابلاً ارائه چراغ‌سبزه‌های مستمر جهت فرار آن‌ها به غرب و... جلوه نموده - باعث به وجود آمدن مقاومت علمی ایرانیان در برابر غرب شده است. مقاومت مذکور خود را در تلاش بی‌وقفه ایرانیان در هر سه ساحت علوم انسانی، علوم پزشکی و علوم فنی و مهندسی نشان داده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آن‌ها در حوزه علوم انسانی موفق به ایجاد «نهضت تولید

۱. فاعتدوا علیهم بمثل ما اعتدی علیکم (سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۹۵).

علم و جنبش نرم افزاری» گشته اند که هرچند تاکنون توفیق چندانی به دست نیاورده، اما به درستی شیب گذار از هژمونی نظریه‌های غربی در این حوزه را ایجاد نموده است. هم‌چنان که در حوزه علوم پزشکی موفق به ارائه گسترده نوعی از طب اسلامی شده اند که نه تنها دارای شاخص ارزیابی، زمینه ارتباط بین‌المللی و کارآمدی و مقبولیت جهانی می‌باشد، بلکه در حال تحدی نسبت به درمان بیماری‌هایی است که طب مدرن از درمان آن‌ها عاجز مانده است. این در حالی است که آن‌ها حتی در حوزه‌هایی از طب مدرن از جمله سلول‌های بنیادین و... نیز حائز رتبه‌های انحصاری جهانی شده اند؛ و مهم‌تر از همه این‌که در حوزه علوم فنی و مهندسی از جمله صنایع موشکی، انرژی هسته‌ای و... به چنان توفیقی دست یازیده اند که تمام جبهه استکبار جهانی را به انفعال و موضع‌گیری در خصوص خود کشانده است، تا آن‌جا که آن‌ها مجبور گشته اند برای توقف این روند، علاوه بر تن دادن به هزینه‌های بسیار گزاف در سطح بین‌المللی، بر بسیاری از ادعاهای نظری خود مبنی بر علم‌دوستی، آزادی اندیشه، آزادی تعیین سرنوشت و... پا بگذارند.

دیگر دشمنی‌های جریان استکبار جهانی با جمهوری اسلامی نیز مقاومت‌های متناسب با خود را به وجود آورده است. به عنوان مثال؛ دشمنی آن‌ها در حوزه فرهنگ که در سیاست‌های تهاجم فرهنگی غرب به ساحت ارزش‌های اسلامی نمود یافته، باعث ایجاد مقاومت فرهنگی در میان ایرانیان شده است. مقاومت مذکور بیش‌تر از همه خود را در یک بی‌اعتمادی تاریخی گسترده نسبت به هر گفته و فعل غربی به نمایش گذاشته است. عمق این بی‌اعتمادی تا آن‌جاست که بر الگوی رابطه دو ملت ایران و کانون استکبار جهانی (آمریکا) به‌ویژه از طریق کلیدواژه‌هایی مثل «شیطان بزرگ» و... سایه افکنده است. در حوزه اقتصادی نیز، دشمنی غرب با جمهوری اسلامی ایران که بیش‌تر از همه خود را

در تحریم کالاهای اساسی و مورد نیاز آن نشان داده، باعث به وجود آمدن مقاومت اقتصادی شده است. مقاومت مذکور به‌ویژه در سال‌های اخیر از طریق نظریه‌پردازی در خصوص کلیدواژه «اقتصاد مقاومتی» باعث شده تا وابستگی اقتصاد ایران به مسأله نفت را مورد پرسش جدی قرار دهد و در نهایت به خلق سیاست‌هایی بینجامد که حمایت حداکثری از تولیدات ملی و استفاده حداقلی از کالاهای غربی را نشانه رفته است. در حوزه نظامی نیز دشمنی استکبار جهانی با جمهوری اسلامی که بیش‌تر از همه خود را در سال‌های نخست در راه اندازی جنگی هشت‌ساله و مستقیم و در سال‌های اخیر در راه اندازی جنگی شش‌ساله و نیابتی علیه ملت ایران به نمایش گذاشت، باعث به وجود آمدن مقاومت نظامی شده است. برکات این نوع مقاومت به اندازه‌ای بوده است که بارها مسؤولان عالی‌رتبه کشورهای استکباری مجبور به اعترافی تلخ مبنی بر اشتباه فاحش خود در این خصوص شده‌اند. واقعیت این است که قدرت نظامی برتر و مستقل ایران در منطقه غرب آسیا بی‌شک، ناشی از ظهور مقاومت نظامی آن‌ها در برابر استکبار جهانی بوده است. آن‌چه بر اهمیت این نوع مقاومت می‌افزاید، گسترش و صدور آن به خارج از مرزهای ایران به همراه همه پیوست‌های فرهنگی‌اش می‌باشد. به عبارت دیگر؛ در حالی که تجلی این نوع مقاومت در سطح داخلی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده است، در خارج از مرزهای ایران، حزب‌الله لبنان، حشد الشعبی عراق، زینبیون پاکستان، فاطمیون افغانستان، حشد الشعبی سوریه، انصارالله یمن و نیروهای مردمی بحرین را به وجود آورده است.

بسیار واضح است که تحقق ابعاد متفاوت مقاومت در یک ملت باعث می‌شود تا استعداد تمدنی آن ملت تقویت گردد. هم‌چنان که عدم تحقق هر یک از ابعاد

مذکور نیز قادر است تا قدرت تمدنی یک قوم تحلیل رفته و ضعیف گردد. با این همه، در تحلیل نسبت میان مقاومت و تمدن، علاوه بر توجه به ابعاد مقاومت، باید به سطوح آن نیز توجه گردد.

به نظر می‌رسد، مقاومت در سطوح ذیل قابل تحقق و بررسی است:

مقاومت در سطح فرد: این نوع مقاومت، نخستین و در عین حال، نازل‌ترین سطح مقاومت است که ابتدا در بستر و زمین‌های خاص به صورت یک گرایش در فرد ایجاد می‌شود و پس از این‌که پشتوانه بینشی و انگیزشی لازم را پیدا می‌کند به مرحله کنش می‌رسد. در مقایسه با دیگر سطوح، این نوع مقاومت سهل الوصول بوده و حتی می‌تواند به صورت پیشینی تجویز شود. اهمیت این نوع مقاومت به نقش مقدماتی آن نسبت به همه دیگر سطوح مقاومت می‌باشد. واضح است که این سطح از مقاومت در برابر دشمنی‌های سیستماتیک و پیچیده استکبار جهانی به تنهایی ناکارآمد است.

مقاومت در سطح اجتماع: این نوع مقاومت پس از مقاومت فردی حاصل شده و تحصیل آن مستلزم ظهور نخبگان و رهبران اجتماعی می‌باشد. پروسه تحصیل و مانایی مقاومت اجتماعی بسی طولانی‌تر از مقاومت فردی است. هرچند انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی معلول سمفونی مقاومت‌های فردی و تبدیل آن‌ها به مقاومت‌های اجتماعی و نهادی است، تحصیل مقاومت اجتماعی منطقی مستقل و متفاوت از مقاومت فردی دارد و نباید پنداشت که هرگاه در جامعه‌ای آحاد مردم واجد مقاومت فردی شده باشند، ضرورتاً مقاومت اجتماعی حاصل می‌گردد.

مقاومت در سطح نهاد: مقاومت‌های اجتماعی مادام که ظرف نهادی پیدا نکنند، شکننده و کم‌تأثیر خواهند بود. از آن‌جا که وضعیت نهادی وضعیت ثبات، گسترش

و استمرار می‌باشد، مقاومت‌های نهادی قابلیت اثربخشی بالایی دارند. هم‌چنان که تحصیل این نوع مقاومت زمان‌بر می‌باشد، خشتی کردن نتایج آن نیز مستلزم هزینه‌های بالایی می‌باشد. مقاومت‌های نهادی به دلیل خصلت نرم و پنهانی که دارند، به‌رغم حساسیت بالای دشمنان بدان، کم‌تر از جانب آن‌ها ضربه می‌پذیرند. اهمیت مقاومت نهادی به این است که مرگ رهبران مقاومت و یا حتی انحراف‌شان از آرمان‌های مقاومت در استمرار آن چندان نمی‌تواند خلل ایجاد نماید.

مقاومت در سطح تاریخ: مقاومت‌های نهادی مادام که نتوانند خود را به ارزش تاریخی تبدیل نمایند، تأثیرات‌شان به یک زمانه و دوره تاریخی خاص محدود می‌شود. این در حالی است که مقاومت در سطح تاریخ، برای جریان‌های بسیار دور و نیامده در آینده نیز می‌تواند تولید ارزش نماید. واضح است که مقاومت زمانی در سطح تاریخ جلوه می‌یابد که علاوه بر متعلق و مسأله آن، قالب ظهورش نیز قابلیت دوام تاریخی داشته باشد. بهترین نمونه مقاومت تاریخی را می‌توان در مقاومت عاشورائیان جست که مسأله آن مبارزه با ظلم (امری فطری) و هم قالب ظهورش، دینی می‌باشد. ارزش تولید شده در مقاومت کربلایی از چنان اصالت و اعتباری برخوردار است که در سراسر تاریخ پس از آن و حتی برای غیرمسلمانان نیز الهام‌بخش بوده است.

مقاومت‌ها در هر یک از ابعاد و سطوح ذکر شده حداقل در دو نوع متفاوت - که به لحاظ ارزشی و کارکردی متفاوت هستند - امکان ظهور دارند. به عبارت دیگر؛ برخی از مقاومت‌ها از نوع فعال و برخی از نوع منفعل هستند. مقاومت فعال مقاومتی است که در برابر طرح دشمن برای اداره عالم، مدعی طرحی اثباتی و ایجابی است. به عنوان مثال؛ پروژه اسلام سیاسی - به معنی اسلام در قدرت و دارای حکومت - به دلیل برنتابیدن طرح مدرنیته برای اداره عالم و ارائه طرح

بدیل برای آن، یک پروژه مقاومت فعال است. مقاومت فعال برخلاف مقاومت منفعل از ویژگی نفوذ و بسط برخوردار است. مقایسه دو نوع جمهوری اسلامی در ایران و پاکستان و یا ایران و الجزایر به خوبی قادر به تبیین تفاوت ماهوی این دو نوع مقاومت می‌باشد. واقعیت این است که جمهوری‌های اسلامی از نوع پاکستانی و الجزایری آن هیچ‌گونه شانس تصرف و نفوذی در الگوهای سیاسی بدیل خود ندارند و به همین علت نمی‌توانند مقاومت فعال تلقی شوند. این در حالی است که ماهیت مقاومت در جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که از قابلیت نفوذ و بسط ویژه‌ای برخوردار است.

مقاومت منفعل اما مقاومتی ناشی از فشار دشمن است و به همین علت، وضع وجودی آن وضع مقاومت نیست؛ بدین معنی که اگر فشار دشمن متفی گردد، مقاومت منفعل نیز بدون موضوع می‌گردد. چنین مقاومتی ماهیتی شکننده داشته و از قابلیت تأثیرگذاری اندکی برخوردار است. اساساً مقاومت‌های منفعل - برخلاف مقاومت‌های فعال - به این علت که مرزهای وجودی تبعی دارند، قابلیت الگو قرار گرفتن ندارند؛ چرا که همان دشمنی که مرزهای مقاومت منفعل در جغرافیای الف به تبع آن به وجود می‌آید، ضرورتاً در جغرافیای ب وجود ندارد.

آثار و کارکردهای مقاومت

آثار و نتایج یک مفهوم و پدیده می‌توانند بخشی از عقلانیت آن را تأمین کنند. بر این اساس، درباره مفهوم مقاومت نیز می‌توان از طریق بررسی آثار و نتایج آن تأمل نظری نمود. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین اثر مقاومت، ظرفیت‌سازی برای جامعه است؛ چرا که در بستر مقاومت، استعدادهای بالقوه انسان و جامعه کشف و شکوفا می‌شوند. اساساً فلسفه مشکلات در نظام احسن الهی چیزی جز زمینه‌سازی برای تکامل آدمی نیست. واقعیت این است که انسان‌ها در بستر بلا و مشکلات بیش‌تر از

بستر رفاه و امنیت فعال می‌شوند. بر پایه این تحلیل شاید بهتر بتوان راز گرفتاری های زیاد و شدید اولیاء الهی را درک نمود. با مطالعه‌ای اندک در تاریخ انبیاء درمی یابیم که قاعده «هر که بامش پیش، برفش بیش» به وضوح درباره آنها اعمال شده است. گو این که کمال آدمی جز از بستر بلا و مشکلات حاصل نمی‌شود.

بی‌شک، منطق تکامل در ساحت فرد به نحوی شدیدتر در ساحت اجتماع اعمال می‌شود؛ بدین معنی که اگر تکامل فرد مستلزم عبور از بستر بلا می‌باشد، تکامل اجتماع نیز در مواجهه با بلاها و مشکلات رقم خواهد خورد. آنچه در هر دو نمودار حرکت تکاملی فردی و اجتماعی مهم است، نحوه مواجهه با بلاست که اگر درست تدبیر شود آن را تبدیل به فرصتی برای تکامل می‌کند و اگر غلط تدبیر گردد، زمینه توقف تاریخی را فراهم می‌آورد. شاید بتوان انسان و اجتماع را به میخی تشبیه کرد که همواره چکش بلایا بر سرش فرود می‌آید. طرفه این که استقامت و راست قامتی میخ بر روی دیوار هستی باعث می‌شود که هر ضربه که بر آن وارد می‌آید، موقعیتش در دیوار را مستحکم‌تر می‌کند. این در حالی است که مواجهه کج‌دار با بلایا باعث می‌شود که میخ ضمن تحمل ضربه، نه تنها در دیوار مستحکم‌تر گردد، بلکه با هر ضربه بخشی از دیوار خراب شود. اهمیت مقاومت به این است که مقاومت، نرم افزار مواجهه درست انسان و جامعه با مشکلات است.

از آن‌جا که مقاومت در وجه اجتماعی اش مستلزم فعالیت منسجم، تشکیلاتی، پیچیده و مهم‌تر از همه با دوز بالایی از خودآگاهی صورت می‌گیرد، منجر به فعال کردن ظرفیت‌ها و استعدادها می‌گردد. وضعیت مقاومت، وضعیت فردی است که چون ماشینش در دل بیابان فاقد امکانات و دسترسی عمومی خراب شده، مجبور به استفاده حداکثری از تجربه، هوش و حتی حدسیات شخصی خود برای اصلاح

و راه اندازی مجدد آن است. چنین فردی شاید در آغاز نتواند ماشین مذکور را به صرافت و ظرافت یک تعمیرکار ماهر درست نماید، اما بی شک مجموعه استعدادهایش در مقایسه با شخصی که در وضعیت مشابه وی از امکان تماس با یک تعمیرکار حرفه‌ای برخوردار بوده به مراتب فعال تر می باشد.

جوامع فعال بشری را می توان به دو نوع جامعه خودآگاه و جامعه خودبنیاد تقسیم کرد. جامعه خودآگاه جامعه‌ای است که مردمانش به درستی هم خواست و داشت خود را کشف کرده و می دانند، اما به رغم این، ضرورتاً داشت آن‌ها برای تحقق همه خواست‌شان کفایت نمی کند و همین عامل باعث وابستگی عملی آن‌ها به دیگر جوامع می شود. این درحالی است که جامعه خودبنیاد جامعه‌ای است که داشته‌های خود را به گونه‌ای فعال نموده که خواسته‌های آن را برآورده می سازد. مقاومت، نرم افزاری است که در وضعیت جامعه خودآگاه ایجاد می شود و مهم ترین کارکرد آن تبدیل این وضعیت به وضعیت خودبنیاد می باشد. اهمیت مقاومت برای تحقق و تداوم یک تمدن نیز به همین کارویژه مربوط است؛ چرا که ثبات تمدنی مستلزم خودبنیادی آن خواهد بود و گرنه تمدن‌های خودآگاه درست به دلیل وابستگی‌شان به دیگر تمدن‌ها وضعیتی شکننده خواهند داشت. البته نباید پنداشت که تمدن‌های خودبنیاد برای تحقق خواسته‌های‌شان هیچ‌گونه تعاملی با غیرشان ندارند! واضح است که تعامل با وابستگی تفاوت دارد. تمدن‌های خودبنیاد حتی وقتی بخشی از نیازهای خود را از سرمایه دیگر تمدن‌ها تأمین می نمایند، فعالانه عمل می کنند، برخلاف دیگر مراتب تمدنی که ممکن است به رغم خودآگاهی مجبور به انفعال باشند.

مقاومت از طریق فعال کردن همه استعدادها و ظرفیت‌های یک جامعه، «استقلال» آن را تأمین و تضمین می نماید. هویت استقلالی فرد و جامعه هرگز

نافی تعامل با غیر نخواهد بود. اساساً هویت ماهیتی دوگانه دارد که یک سوی آن اثباتی و سوی دیگرش سلبی است. به عبارت دیگر؛ هویت برآیند تعامل خود (self) و دیگری (other) است و نکته مهم در این خصوص این است که نقطه عزیمت هویت‌های استقلالی، self می‌باشد، هرچند در یک بازه زمانی مجبور به توقف در ساحت other باشد و برعکس، نقطه عزیمت هویت‌های غیراستقلالی، other است، حتی اگر در یک بازه زمانی به دلایلی در ساحت self باشد. شاید بتوان از حزب‌الله لبنان به عنوان مصداق بارز یک جامعه خودآگاه یاد کرد. واقعیت این است که جریان مقاومت در حزب‌الله لبنان باعث شده تا جامعه لبنانی در مسیر تبدیل وضعیت خودآگاه (و البته وابسته به ایران) به وضعیت خودبنیاد و مستقل باشد.

حسب تجربه تاریخی، یکی از مهم‌ترین نتایج و کارکردهای مقاومت در جوامع بشری، افزایش قدرت اجتماعی بوده است. با قطع نظر از این که محتوا و جهت مقاومت چه باشد، هرگونه تکامل در تقابل در نهایت، منجر به ایجاد و مانایی قدرت اجتماعی می‌شود. تجربه تاریخی کشورهای اسلامی نیز نشان داده است که مقاومت اسلامی، میزان مراجعه به میراث اسلامی را افزایش داده و از طریق آن کاربست اجتماعی میراث را تقویت و تشدید نموده است. راز این قضیه در این نکته نهفته است که مقاومت در یک پیش‌زمینه روانی مناسب که معمولاً ناشی از احساس مورد ظلم قرار گرفتن می‌باشد، شکل می‌گیرد؛ بدین معنی که زمینه مذکور باعث می‌شود تا در ارتباطات اجتماعی همواره مظلوم دست برتر را در اختیار داشته باشد. بازتولید این وضعیت می‌تواند قدرتی اجتماعی و مستمر را در جهت جذب دیگران فراهم آورد. در نهایت، نیاز به اصالت و حجیت جریان مقاومت نیز باعث می‌شود تا خواسته‌های آن دائماً به

دین استناد یابد. از همین روی، مراجعه به میراث در جبهه مقاومت اسلامی شدید و پررنگ است.

بی‌شک، قدرت اجتماعی جبهه مقاومت که به صورت پسینی حاصل می‌آید، معلول قدرت پیشینی آن در ایجاد انگیزش در جهت آرمان‌های مقاومت است. اساساً انگیزه‌های غلیان‌یافته و به خودآگاه رسیده یکی از پیش‌زمینه‌های بایسته در تحول روانی هر امتی است که در آستانه خیز تمدنی می‌باشد. به عبارت دیگر؛ هیچ امتی بدون تحول روانی استعداد ورود به تمدن را پیدا نمی‌کند. به عنوان مثال؛ ابن خلدون، عصبیت قومی و خودآگاهی نسبت به آن را عامل حرکت امت‌ها به سوی تمدن می‌داند و اهمیت آن را چنان می‌داند که از نظر وی، بدون وجودش، هویت امت فاقد ثبات می‌شود. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که استعداد روانی به مثابه یکی از پیش‌شرط‌های مهم خیز تمدنی عمل کرده و اهمیت آن چنان است که بسیاری از کشورها نیل بدان را مهندسی می‌کنند. آنچه مهم است تفتن به این مسأله است که استعداد مذکور کم‌تر از طریق توصیه‌های پیشینی حاصل می‌گردد، بلکه هر گاه دیگر شروط خیز تمدنی حاصل شده به یک‌دیگر اتصال یابند، امت واجد بیش‌ترین استعداد روانی برای این خیز می‌گردد. بسا امت‌هایی که به‌رغم واجد بودن همه یا اکثر شرایط خیز تمدنی تنها به این علت که ظرفیت‌های آن شرایط به یک‌دیگر متصل نشده و هم‌افزایی لازم به وجود نیامده، استعداد ورود به تمدن نیافته‌اند. اتصال مذکور معمولاً از طریق یک یا چند نخبه از درون همان امت که قادر به ایجاد سمفونی و روح یک امت هستند، ایجاد می‌گردد و در مواردی نیز عوامل بیرونی مثل جنگ، وجود یک دشمن استثمارکننده و... در ایجاد انگیزش امت در جهت یک انقلاب مؤثر بوده‌اند.

عوامل بیرونی در ایجاد یک انگیزش تمدنی هرچند در کوتاه‌مدت می‌توانند تأثیری قدرت‌مند داشته باشند، اما در مقایسه با عوامل داخلی از ثبات و دوام کم‌تری برخوردار است. تمدن وضعی آنی و موقت نبوده و از همین روی، اهمیت عوامل باثباتی که دارای تبار (گذشته) و به تبع، دارای آل (آینده) می‌باشند برای حصول بدان به‌سزا می‌باشد. نحوه حرکت یک امت بر مدار عوامل درونی متفاوت از حرکت بر مدار عوامل بیرونی می‌باشد؛ عامل بیرونی وقتی محور حرکت یک امت قرار بگیرد، جهت حرکت امت از ساحت سلب به ساحت ایجاب می‌باشد. این در حالی است که عامل درونی وقتی محور حرکت یک امت قرار بگیرد، جهت حرکت امت از ساحت ایجاب به ساحت سلب خواهد بود. به عبارت دیگر؛ در نوع نخست، امت می‌داند که چه نمی‌خواهد اما نیاز به گذشت زمان دارد تا بداند که چه می‌خواهد و در نوع دوم، امت می‌داند که چه می‌خواهد و نخواستن‌هایش چیزی جز غیریت همان خواسته‌هایش نمی‌باشد. آن‌چه تفتن بدان لازم است این است که استعداد خیز تمدنی برای یک امت زمانی حاصل می‌آید که نسبت به خواستن‌ها و نخواستن‌هایش خودآگاه باشد. بر این اساس، هم ایجاب باید به سلب برسد و هم سلب باید ایجاب مناسبش را بیابد؛ چرا که ایجاب بدون سلب قدرت تعیین‌بخشی اندکی خواهد داشت و سلب بدون ایجاب نیز به نوعی سیالیت و نسبیت ناموجه می‌رسد. به عنوان مثال؛ از آن‌جا که عالم پست‌مدرن عالمی است که ساحت سلب در آن غلبه دارد، هرگز نتوانسته افقی فراتر از افق مدرن فراروی بشر بگذارد.

پیشینه مقاومت در جهان اسلام

مطالعه تجربه تاریخی مسلمانان در مقاومت برای اهداف بالای اسلامی هم در صدر اسلام و هم در دوره معاصر به‌طور واضحی قدرت سنجش ظرفیت مقاومت برای تحقق و تداوم تمدن اسلامی را در اختیار می‌گذارد. به عنوان مثال؛ در صدر

اسلام از دو واقعه «شعب ابی طالب» و «کربلا» به عنوان دو بستر تحقق مقاومت اسلامی یاد کرد. در واقعه شعب ابی طالب به دنبال تحریم اقتصادی مسلمانان از جانب مشرکان، مسلمانان با اتخاذ رویکرد «مقاومت اقتصادی» توانستند از مرگ اسلام در نطفه جلوگیری نمایند. هم‌چنان که در واقعه کربلا به دنبال انحراف بزرگی که در فرهنگ اسلامی توسط خلفای جور ایجاد شده بود، مسلمانان با اتخاذ رویکرد «مقاومت نظامی» توانستند نه فقط وضعیت اسلام در حال مرگ را تثبیت کرده، بلکه برای سرتاسر تاریخ اسلام منطق حرکت و افق معناداری ایجاد نمایند. عمده تحولات تاریخ اسلام از آغاز تا دوره معاصر، تحولاتی درون پارادایمی بوده و از همین روی جریان‌های مقاومت - که معمولاً در برابر غیریت‌هایی شکل می‌گیرند - در آن سبک و سیاقی متفاوت دارند. این در حالی است که در دوره معاصر و به تبع اشغال جهان اسلام توسط غرب، جریان‌های مذکور به صورت نوعی صف‌ارایی اسلامی در برابر فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیراسلامی جلوه نموده است. جنبش‌های اسلامی در شبه قاره هند از جمله:

جنبش خلافت،^۱ جنبش جماعت تبلیغی،^۲ جنبش علیگر،^۳ جنبش اسلامی دانشجویان هند^۴ و جنبش‌های دیگری از این دست (حاتمی - بحرانی، ۱۳۹۲، ج ۱)؛

۱. طی سال‌های ۱۹۱۹ - ۱۹۲۴ با اوج‌گیری بحران خلافت و طرح حذف آن، مسلمانان هند جنبشی را - تحت رهبری برادران محمدعلی (م ۱۹۳۱) و شوکت‌علی (م ۱۹۳۸)، ابوالکلام آزاد (م ۱۹۵۶) و مختار محمد انصاری (م ۱۹۳۶) - جهت ارتقای سلطان عثمانی به عنوان خلیفه جهان اسلام به راه انداختند. برخلاف بسیاری از جنبش‌های اسلامی، رهبران جنبش خلافت به ایده‌ای فراملی (نه ملی) برای نجات جهان اسلام تأکید می‌کردند. پیوستن گاندی به این جنبش و حمایت وی از آن سبب همکاری هرچه بیش‌تر مسلمانان و هندوها در جریان استقلال هند شد. اعلام پایان خلافت در ۱۹۲۴ توسط مصطفی کمال آتاتورک نقطه پایان این جنبش بود.

۲. جنبش جماعت تبلیغی در اوایل قرن بیستم توسط مولانا الیاس به سال ۱۹۲۶ در میوات هند مستعمره با رویکردی غیرسیاسی و به عنوان شعبه‌ای از جریان دیوبند تأسیس شد.

۳. این جنبش توسط سر سید احمدخان هندی با رویکردی متضاد با رویکرد جنبش‌های سلفی به منظور مقاومت در برابر انحصارهای مدنی هندوها از طریق رشد علمی-مدنی مسلمانان تأسیس شد.

۴. جنبش اسلامی دانشجویان هند در سال ۱۹۷۷ در علیگر با هدف آزادی هند از تأثیرات فرهنگ مادی غرب و کمک به مسلمانان برای زندگی کردن بر اساس الگوهای اسلامی و با شعار «الله، پروردگار ما، قرآن قانون اساسی ما، محمد پیامبر ما، جهاد شیوه ما و

جنبش‌های اسلامی در سرزمین‌های عربی از جمله: جنبش اخوان المسلمین (مصر، ترکیه، تونس و...)، نهضت عمر مختار در لیبی، انقلاب ۱۹۲۰ عراق، جنبش النهضه در تونس، جنبش اسلام‌گرایی الجزایر، جنبش جهاد و حماس در فلسطین و نهایتاً جنبش حزب‌الله لبنان؛ جنبش‌های اسلامی در سرزمین‌های اسلام غیرعربی از جمله: نهضت اسلام‌گرایی سعید نوری در ترکیه (که ضمن انشعابش به چندین جریان در نهایت موفق به کسب قدرت سیاسی شد)، انقلاب اسلامی ایران و... تنها بخشی از جریان مقاومت اسلامی در سده‌های اخیر می‌باشند که به صورت آشکار و عمدتاً با رویکردی سیاسی شکل گرفته و همه به تقویت هویت اسلامی در برابر هویت غربی کمک کرده‌اند.

هرچند پایان ظاهری بسیاری از جنبش‌های مذکور به گونه‌ای است که در بادی امر شکست‌خورده و ابتر به نظر می‌رسند، اما این هرگز نظریه «مقاومت‌های شکننده» جان فورن را ثابت نمی‌کند؛ زیرا اولاً هر شکستی در نهضت‌های سابق برای نهضت‌های لاحق سرمایه‌ای بس سنگین و عبرتی راهبردی تولید نموده است و ثانیاً سمفونونی نهضت‌های مذکور به تقویت هویت اسلامی و گذار از هویت‌های تحمیلی غربی کمک نموده است. به عبارت دیگر؛ نمودار جنبش‌های مقاومت اسلامی نموداری تکاملی بوده که قادر به یک‌پارچه کردن جهان اسلام می‌باشد.

به‌طور کلی، میراث سنگین مقاومت اسلامی در دوره معاصر کارکردهای تمدنی چندگانه‌ای داشته که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

جلوگیری از فروپاشی تمدنی: واقعیت این است که نشاط فرهنگی جهان اسلام از دوره‌ای خاص به بعد، به دلایلی چند کم‌رونق گشته و باعث شده تا در مسیر انحطاط تمدنی قرار گیرد. فراگیری و شدت انحطاط مذکور در آستانه ورود

شهادت آرمان ماست»، تأسیس شد. این تشکیلات به اتهام دست داشتن در ترورها، توسط حکومت هند غیرقانونی اعلام شد و دادگاه عالی هند آن را تجزیه‌طلب اعلام کرد و از سال ۲۰۰۱ فعالیت‌های آن ممنوع اعلام شد.

غرب به جهان اسلام زمینه اشغالش را فراهم نمود. استعمار غرب به صورت کاملاً آگاهانه درصدد شد تا حضور مستمر خود در جهان اسلام را از طریق «تحریف، نابودی و انتقال میراث تمدنی مسلمین» و جابه‌جایی آن‌ها با میراث تمدنی غربی ضمانت بخشد. اعتراض نخبگان جهان اسلام به این سیاست شوم باعث بیداری توده‌های مسلمان و نهایتاً شکل‌گیری نهضت‌های مقاومت اسلامی و از بین رفتن ضمانت مذکور گشت. «گسترده‌گی زمانی - مکانی» و «تنوع محتوایی - روشی» نهضت‌های مذکور باعث سنگین شدن چگالی مقاومت در جهان اسلام و به تبع آن جلوگیری از فروپاشی تمدن اسلامی گشت.

جلوگیری از انحلال تمدن اسلامی در تمدن غربی: حضور فراگیر غرب در سطوح و لایه‌های متعدد اقتصادی، فرهنگی (نرم‌افزاری) روشی و ساختاری جهان اسلام - به‌ویژه وقتی استمرار تاریخی یافت - خطر انحلال تمدن اسلامی در تمدن غربی را در پی داشت. اتفاق مذکور از طریق ترویج و نهادینه شدن «سبک زندگی» غربی در عمق تمدن اسلامی می‌توانست اتفاق بیفتد. جریان مقاومت اسلامی ضمن توجه داشتن و توجه دادن به حجیت و اصالت الگوی زیست اسلامی، استمرار فرهنگ و تمدن اسلامی را ممکن نمود. واضح است که جریان مقاومت اسلامی این بخش از هدف خود را از طریق تحفظ بر «مناسک ظاهری» اسلامی از قبیل تحفظ بر الگوی پوشش اسلامی و... تأمین کرده است.

بازخوانی و احیای ظرفیت‌های تاریخی تمدن اسلامی: تمسک به ظواهر اسلامی هرچند به صورت پسینی و منفعلانه مانع از انحلال سریع تمدن اسلامی در تمدن غربی می‌شود، اما از آن‌جا که مواجهه تمدن اسلام و غرب جز با اتکاء بر لایه‌های زیرین‌تر فرهنگ و تمدن اسلامی ممکن نمی‌شد، جریان مقاومت اسلامی بازخوانی و احیاء ظرفیت‌های تاریخی تمدن اسلامی - از جمله میراث علمی

مسلمین، تجربه دیوانی متنوع مسلمین، نظام ارزش‌های اسلامی به‌ویژه در ساحت اجتماعی، شخصیت‌های اسوه و الگو، اعتبار نصوص دینی (قرآن و سنت) و... - را نشانه رفت. هرچند بازخوانی مذکور در برخی از خرده‌گفتمان‌های مقاومت اسلامی منجر به نوعی از «سلفیت و قشریت» منفی شده است، اما در مجموع به «بازسازی هویت اسلامی» مدد رسانده است.

تشدید استعداد جهان اسلام برای ورود به تمدن نوین اسلامی: جریان مقاومت اسلامی از طریق بازسازی هویت اسلامی باعث ایجاد «ظرفیت‌های نهادی» شد. مهم‌ترین ظرفیت نهادی برآمده از جریان مقاومت را می‌توان در تحقق «نهاد حکومت» در تجربه جمهوری اسلامی ایران دانست. در دهه‌های اخیر، نهاد مذکور نه فقط موفق به تثبیت خود در مقیاس منطقه‌ای و جهانی شده است، بلکه به عنوان پشتوانه‌ای قوی برای همه خرده‌نهادها و جریان‌های مقاومت اسلامی و حتی غیراسلامی در سراسر دنیا گشته است. استمرار پشتوانه مذکور باعث شده تا برخی از جریان‌های مقاومت اسلامی از جمله «حزب‌الله لبنان» به تدریج خود تبدیل به نهادی مستقل شود. از آن‌جا که ورود به ساحت تمدنی جز با ظرفیت‌های نهادی ممکن نخواهد بود، واضح است که تکثیر نهادهای مقاومت، استعداد جهان اسلام برای ورود به ساحت مذکور را تقویت و تشدید خواهد نمود.

نتیجه

مقاومت میراث آشکار و ماندگار نهضت کربلاست که در تجربه رویارویی جریان‌های اسلامی با استعمار غربی در قرون اخیر - به‌ویژه در جوامع شیعی - تبدیل به یک «شاخص» اسلامی شده و درست به همین علت، جبهه استکبار همواره درصدد «شکستن» آن است. طرفه آن‌که برخی از تئوری‌پردازان آن در توصیف طلایه‌دار جریان مقاومت اسلامی - ایران - کتاب «مقاومت‌های شکننده»

را نگارش کرده اند. چنین رویکردی، ضرورت تئوری‌پردازی درباره مقاومت در جهان اسلام را دوجندان می‌نماید. هرچند، متأسفانه تاکنون جز کتاب «فقه المقاومة» آیت الله آصفی و کتاب «الحدائث و المقاومة» دکتر طه عبدالرحمن مغربی اثری درخور در این خصوص نگارش نیافته است.

یکی از موضوعات لازم برای نظریه‌پردازی درباره مقاومت، مسأله نسبت مقاومت و تمدن نوین اسلامی است. گستره این موضوع به اندازه‌ای است که برش‌های محدود از آن - به‌ویژه اگر تنها از پایگاه چند علم خاص صورت بگیرد - برای این منظور ناکافی خواهد بود و از این روی لازم است تا ظرفیت تمام دانش‌ها و منابع اسلامی از جمله قرآن و حدیث، فقه، تاریخ، فلسفه، عرفان، کلام و... را در این خصوص مورد استنتاج قرار داد.

اهمیت تئوری‌پردازی درباره مقاومت و نسبت آن با تمدن اسلامی تا بدان جاست که از سویی، فقدان آن موجب تمسک جوانان مسلمانان به جریان‌های مقاومت انحرافی - که عموماً بر پایه اندیشه تکفیری استوار گشته اند - می‌شود و از سوی دیگر، وجود آن باعث می‌شود تا از گردنه‌ها و پیچ‌های سخت تمدنی به دلیل پشتیبانی تئوریک به صورت راحت‌تر و متقن‌تری گذر کرد.

تئوری‌پردازی درباره مقاومت و نسبت آن با تمدن نوین اسلامی نباید با تجربه تاریخی آن - حداقل در یکی از بسترهای تحققش - بیگانه باشد. از آن‌جا که در میان کشورهای مقاوم اسلامی، ایران تنها کشوری است که موفق به تشکیل حکومت شده و با گذشت چند دهه از آن، هم‌چنان در صدر جبهه‌های مقاومت و حامی آن‌ها قرار دارد، مناسب‌ترین نمونه برای سنجش و ارزیابی مسأله مقاومت و نسبت آن با تمدن نوین اسلامی می‌باشد.

واضح است که تئوری پردازی درباره مقاومت و نسبت آن با تمدن نوین اسلامی نمی‌تواند با چشم انداز تحولات تمدنی در جهان اسلام بیگانه باشد. به عبارت دیگر؛ تئوری پردازی مذکور لازم است تا ظرفیت‌های «مطالعات آینده‌پژوهانه» درباره جهان اسلام را نیز مطمح نظر قرار دهد. چنین رویکردی باعث می‌شود تا ادبیات مقاومت از سطح «توصیف» به سطح «تجویز» تغییر جهت بیابد.

از آن‌جا که مسأله فلسطین مهم‌ترین مسأله جهان اسلام می‌باشد و بیش‌ترین توجه در ذهنیت مسلمانان را به خود اختصاص داده است، لازم است تمام مراحل تئوری پردازی درباره مسأله مقاومت اسلامی و تأثیرگذاری تمدنی آن ناظر بدان صورت بگیرد.

۱. ابو مصعب السوری، دعوه المقاومة الاسلامیة العالمیة، (نسخه الکترونیکی).
۲. اسپوزیتو، جان ال، (۱۳۸۲ش)، انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: باز، چ ۱.
۳. آصفی (آیت الله)، محمد مهدی، (۱۳۹۵ش)، پژوهشی تطبیقی در فقه مقاومت، ترجمه علی کارشناس، قم: زمزم هدایت، چ ۱.
۴. جناتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۲ش)، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، تهران: کیهان، چ ۱.
۵. حجاریان، سعید، (۱۳۷۴ش)، «فرایند عرفی شدن فقه شیعه»، ماه‌نامه کیان، ش ۲۴ (فروردین و اردیبهشت)، ص ۸۲ - ۸۳.
۶. خمینی (امام)، سید روح الله، صحیفه امام.
۷. راضی اصفهانی، محمد تقی، (۱۴۲۰ق)، هدایه المسترشدین، ج ۱، قم: بی‌نا.
۸. علی‌پور وحید، حسن، (۱۳۹۴ش)، اسلام رحمانی، قم: معارف، چ ۱.
۹. فاضل لنکرانی (آیت الله)، محمد جواد، (۱۳۹۴ش)، جهاد در قرآن، چاپ آزمایشی، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۱۰. فرحی، سید علی، (۱۳۹۰ش)، تحقیق در قواعد فقهی اسلام، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، چ ۱.
۱۱. المهاجر، ابو عبدالله، مسائل من فقه الجهاد، (نسخه الکترونیکی).
۱۲. میر محمدی، معصومه سادات، (۱۳۹۰ش)، مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان‌محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی، معرفت ادیان، س ۲، ش ۴.
۱۳. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث.
۱۴. ورعی، سید جواد، (۱۳۸۵ش)، مبانی و مستندات قانون اساسی به روایت قانون‌گذار، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان